نقد

دکتر محمد فنایی‌اشکوری*

بررسی و نقد کتاب «راهی به رهایی» نوشته مصطفی ملکیان(۱)

اسلامی‌سازی دانشگاه و تعدد قرائت‌ها

باید پرسید این معنویت چیست که هم مسیحی، هم مسلمان، هم بودایی، هم مادیگرا، هم لیبرال، هم بنیادگرا، هم سنتی و هم متجدد آن را به کار می‌برند و از آن جانبداری می‌کنند. اسلام دین شناخته شده و دارای متون و تعالیم مشخص است و دانشگاه اسلامی یعنی دانشگاهی مطابق و موافق با تعالیم این دین. اگر این مفهوم برای مولف وضوح ندارد، چگونه «دانشگاه معنوی» که اصلا حدود مفهومی آن روشن نیست وضوح دارد؟ آیا در آنجا تعدد قرائت وجود ندارد؟

«راهی به رهایی، جستارهایی در عقلانیت و معنویت»، عنوان کتابی است از جناب آقای مصطفی ملکیان. کتاب حاوی ۲۵ نوشته از مؤلف است در موضوعات متنوع لیبرالیسم و جهانی شدن تا ایمان و نماز. اثر دارای ویژگی‌های مثبت و قابل تقدیری است که حاکی از جدیت، دقت نظر، توانایی و قابلیت مؤلف در تحقیق، تفکر و نگارش است. در این نوشتار و نوشتارهای بعد، همه مباحث کتاب، مورد بحث و تحلیل واقع نشده است و فقط به آرا و نکاتی که به نظر نگارنده مورد مناقشه بوده، پرداخته شده است. نکته مهم اینکه نوشتار درصدد نقد کتاب «راهی به رهایی» است، نه نقد مؤلف آن و نه نقد دیگر آثار مؤلف و در این نوشتار از لوازم و پیامدهای نظریات مطرح شده در کتاب سخن می‌گوییم، نه از عقاید و شخصیت مؤلف.

■■■

به نظر مؤلف محترم اسلامی کردن دانشگاه امری محال یا دست کم دارای صعوبت بسیار است. چون اسلامی کردن دانشگاه مبتنی بر حل مسائل نظری و عملی است که حل آنها محال است، پس تحقق این اندیشه ناممکن است. علت اصلی این استحاله، از نظر ایشان، تعدد قرائت‌هاست. زیرا همینکه سخن از اسلامی کردن به میان می‌آید، باید پرسید «کدام اسلام؟» مؤلف محترم بر این عقیده است که پاسخی که برای حل مسائل مربوط به اسلامی‌سازی داده می‌شود پاسخ واحدی نیست. استنطاق از کتاب و سنت هم گرهی را نمی‌گشاید. زیرا قرائت‌های مختلف از کتاب و سنت هست و معلوم نیست کدام قرائت درست است. با رجوع به کتاب و سنت هم نمی‌توان بین این قرائت‌ها داوری کرد، زیرا «همین رجوع به کتاب و سنت بود که قرائت‌های داوری را پدید آورد و چیزی که اختلاف‌زاست اختلاف‌زدا نمی‌تواند بود». با تشکیل هیچ شورایی از علمای اسلام نیز نمی‌توان به این مشکل فیصله داد، چنانکه در مسیحیت با وجود چنین شوراهایی مشکلات حل نشد و گمان نمی‌رود از جهت فکری و فرهنگی فرقی بین اسلام و مسیحیت باشد. آنگاه می‌افزاید که حتی اگر به فرض محال چنین دانشگاهی تشکیل شود، نوجوان و جوان مسلمان هیچ دلیلی بر شرکت و تحصیل در دانشگاه اسلامی را ندارد. تنها راه شرکت آنان استفاده از روش «کیفر و پاداش» است.

آیا مؤلف محترم برای تشکیل دانشگاه غیر اسلامی و سکولار و شرکت نوجوانان و جوانان چنین موشکافی‌هایی می‌کنند و با طرح شقوق و فروض مختلف به استحاله تشکیل و شرکت در آن را صادر می‌نمایند؟ گویی در آن سو نه هیچ مشکل نظری و عملی در تأسیس دانشگاه هست، و نه هیچ دلیلی بر عدم شرکت در آن. اما وقتی نوبت به دانشگاه اسلامی می‌رسد، شرکت در این دانشگاه را بعید، نامعقول و غیرممکن می‌دانند و بر آنند که باید با ادله و براهین عقلی و ریاضی غیرقابل مناقشه، هم امکان و نحوه تشکیل آن را اثبات نمود و هم با چنین ادله‌ای لزوم شرکت نوجوانان و جوانان را اثبات نمود!

آیا همین سخن را درباره هر نهاد اسلامی دیگر نمی‌توان گفت؟ روشن است که درباره هر نهاد دیگری بحث تعدد قرائت‌ها را می‌توان مطرح کرد و از دلایل و الزام به شرکت می‌توان جویا شد. پس هیچ‌گاه نباید از تشکیل هیچ نهاد اسلامی سخن گفت و به فرض محال پس از تشکیل، هیچ توجیه معقولی در شرکت در آنها نباید باشد. آیا برای تدوین قانون اساسی تعدد قرائت‌ها وجود ندارد؟ ولی دیدیم که چنین قانون اساسی در ایران تدوین شد. آیا تعدد قرائت‌ها فقط در اسلام هست؟ آیا درباره حقوق بشر و سازمان ملل و نهادهای مربوط به آن اجتماع جهانی هست و تعدد قرائت وجود ندارد، آیا اگر وجود دارد به نحوی است که تشکیل چنین نهادهایی محال است؟ آیا فقط در اسلام این اشکالات مطرح است؟ بحث از اینکه چرا باید دانشجو ملزم به شرکت در چنین دانشگاهی باشد کاملاً بی‌ربط است. چه کسی سخن از الزام گفت؟ و تشکیل دانشگاه اسلامی چه وابستگی به این قضیه دارد؟ دانشگاه اسلامی نیز مانند هر دانشگاه دیگر تشکیل می‌شود. هرکس که علاقه‌مند در شرکت در آن باشد شرکت می‌کند و هرکس که علاقه‌مند نباشد، شرکت نمی‌کند و نیازی به «کیفر و پاداش» ندارد. بهترین پاداش چنین دانشگاهی، به فرض امکان و وجود، رشد شخصیت علمی و معنوی دانشجو است.

گفته‌اند آرمان‌ها و اهدافی که برای اسلامی کردن دانشگاه مطرح شده است «به هیچ روی و وضوح مفهومی ندارد». مفاهیمی چون «انسان صالح و درستکار»، «پرستش الله...»،

آیا مؤلف محترم برای تشکیل دانشگاه غیر اسلامی و سکولار و شرکت نوجوانان و جوانان چنین موشکافی‌هایی می‌کنند و با طرح شقوق و فروض مختلف به استحاله تشکیل و شرکت در آن را صادر می‌نمایند؟ گویی در آن سو نه هیچ مشکل نظری و عملی در تأسیس دانشگاه هست، و نه هیچ دلیلی بر عدم شرکت در آن. اما وقتی نوبت به دانشگاه اسلامی می‌رسد، شرکت در این دانشگاه را بعید، نامعقول و غیرممکن می‌دانند و بر آنند که باید با ادله و براهین عقلی و ریاضی غیرقابل مناقشه، هم امکان و نحوه تشکیل آن را اثبات نمود و هم با چنین ادله‌ای لزوم شرکت نوجوانان و جوانان را اثبات نمود!

«به خدمت دین درآوردن حیات دنیوی و مادی»، «رشد متوازن کل شخصیت»، «روح»، «عقل»، ... «صلاح»، «کمال» و «تسلیم محض به الله»، وضوح مفهومی ندارد؛ یعنی معلوم نیست که این واژه‌ها به گونه‌ای هستند که اصلاً به هیچ نحوی نمی‌توان معنای آنها را روشن نمود. هر تلاشی برای روشن کردن معنای این واژه‌ها دستاوردی جز تعدد قرائت‌ها نخواهد داشت!

معلوم نیست این واژه‌ها یا دیگر واژه‌های دینی و انسانی چه فرقی دارند. لازمه بر مفاد صریح این سخن این است که مفاهیم دینی نه واضحند و نه قابل ایضاح و در نتیجه غیرقابل فهمند. اگر فهم معنای پرستش و عبادت خدا محال باشد و ممکن نباشد که معنای اعبدوا الله را که قرآن می‌گوید بفهمیم، پس اساساً چرا باید از دین سخن گفت! اگر فهم معانی این واژه‌ها محال باشد، طبیعتاً نمی‌توان از عمل به اینگونه تکالیف سخن گفت. به نظر نمی‌رسد که سوفسطاییان و شکاکان در هیچ دوره‌ای تا این اندازه دامنه شکاکان را گسترده باشند. آنها وجود جهان خارج را منکر می‌شدند، اما بعید است درباره معانی کلماتی که خود به‌کار می‌برند اینچنین تردید داشتند. عجب در اینجاست که در باب دانشگاه سکولار و مفاهیم مربوط به آن هیچگونه ابهامی نیست، لذا چنین دانشگاهی نه تنها ممکن، بلکه موجود و ضروری هم هست!

گفته‌اند: «نقیصه دیگر اینکه: اگر آرمان و هدف دانشگاه اسلامی چیزی از این قبیل باشد بحق می‌توان پرسید که: دانشگاه اسلامی با دانشگاه مثلاً مسیحی یا یهودی چه فرقی دارد؟ جواب این اشکال یک جمله است: همان فرقی که اسلام با مسیحیت و یهود دارد. البته که مشترکاتی دارند، اما تفاوت‌ها نیز روشن است.

گفته‌اند عصر ما عصر نگرش نقادانه و غیردینی و تحلیلی و عصر غلبه تجدد و عقلانیت است؛ در این عصر «اینکه منبع شناختی غیر از عقل بشری وجود داشته باشد با قاطعیت انکار می‌شود».

لذا طرفداران دانشگاه اسلامی باید توانایی دانشگاه اسلامی و علوم اسلامی را برای مردم عصر عقلانیت و نقادی و تحلیلی اثبات کنند که کاری است «سترگ و سخت». در اینجا بنده تعجب کردم که چرا نگفتند اثبات این امر کاری است محال. اما بزودی این تعجب رفع شد، زیرا در ادامه آوردند که با توجه به اینکه در چنین عصری هستیم، اندیشه دانشگاه اسلامی یک تناقضنامه است. «به عقیده من، اندیشه تشکیل دانشگاه اسلامی به نوعی تناقض‌نمایی گرفتار می‌آید، چراکه برای تشکیل دانشگاه اسلامی قوی و کارآمد باید دانشگاه‌های غیراسلامی قوی و کارآمد داشت».

آنچه، طبق بیان ایشان، لازم است شناخت و آگاهی از دانشگاه‌های غیردینی قوی است. برای شناخت دانشگاه‌های غیردینی قوی لازم نیست خود آنها را تأسیس کنیم. آنها الی‌ماشاءالله در دنیا وجود دارند. دانشگاه‌های ما نیز غیردینی هستند، هرچند قوی نیستند. پس اگر چنین ملازمه‌ای باشد که برای داشتن دانشگاه اسلامی وجود دانشگاه غیراسلامی ضروری است، این شرط حاصل است و تناقض‌نمایی پیش نمی‌آید.

بسیار عجیب است کسی که وصول به یقین را محال می‌داند، چگونه در این موارد پشت سرهم حکم به استحاله و عدم امکان را صادر می‌کند.

ایشان دانشگاه‌های موجود را خالی از عیوب و نواقص نمی‌دانند، البته نه از آن جهت که ما از موضع اسلامی چنین می‌گوییم، چون در این صورت سخن ما فاقد وضوح مفهومی و متناقض و محال می‌شد؛ بلکه با این جهت که متفکران غربی چنین گفته‌اند و به قول سه نفر از آنان استناد می‌کنند. سپس می‌پرسند که آیا از این می‌شود نتیجه گرفت که دانشگاه اسلامی ضروری است. پاسخی که می‌دهند این است که اگر بتوانیم اثبات کنیم که چنین عیوب و نواقصی یا عیوب و نواقصی بزرگ‌تر از این در تعلیم و تربیت اسلامی نیست، و فقط تعلیم و تربیت اسلامی فاقد چنین عیوب و نواقصی است، آنگاه می‌توانیم از لزوم دانشگاه اسلامی سخن بگوییم. اثبات این امور نیز با توجه به مبانی و شیوه تفکر مؤلف محترم

لازمه بر مفاد صریح سخن نگارنده این است که مفاهیم دینی نه واضحند و نه قابل ایضاح و در نتیجه غیرقابل فهمند. اگر فهم معنای پرستش و عبادت خدا محال باشد و ممکن نباشد که معنای اعبدوا الله را که قرآن می‌گوید بفهمیم، پس اساساً چرا باید از دین سخن گفت! اگر فهم معانی این واژه‌ها محال باشد، طبیعتاً نمی‌توان از عمل به اینگونه تکالیف سخن گفت. عجب در اینجاست که در باب دانشگاه سکولار و مفاهیم مربوط به آن هیچ گونه ابهامی نیست، لذا چنین دانشگاهی نه تنها ممکن، بلکه موجود و ضروری هم هست!

غیرممکن است و این حکم مشروط نیز در حقیقت از دیدگاه مؤلف تعلیق به محال است.

آیا نظام تعلیم و تربیت سکولار پس از اینکه فقرات فوق را اثبات کرد به وجود آمد؟ از نظر مؤلف محترم، با اینکه به گفته صاحب‌نظران نظام سکولار عیوب و نواقص جدی دارد، اما با این حال وجود چنین نظامی مجاز و ضروری است و نباید سخن از نظام رقیبی گفت، زیرا به انوع استحالات و تناقض‌نماها می‌انجامد. اما سخن گفتن از نظام تعلیم و تربیت اسلامی برای مسلمانانی که معتقد به آن هستند مجاز نیست. لازم است جهت رفع نگرانی سکولارها تأکید نمود که طرح دانشگاه اسلامی برای همه مردم جهان نیست. مراد مدافعین دانشگاه اسلامی تشکیل چنین دانشگاه‌هایی برای مسلمانان علاقه‌مند است و لازم نیست آن را برای همه مردم اهل نقادی و عقلانیت و تحلیل عصر تجدد اثبات نمایند. اما خود مسلمانان علاقه‌مندی که چنین نظامی را با استفاده از تجارب بشری و تعالیم دینی قابل تأسیس می‌دانند، چون اعتقاد به حقانیت آن تعالیم دارند، امید دارند که آن نظام بهتر از سایر نظام‌ها باشد. مشکل تعدد قرائت نیز چنانکه قبلاً اشاره کردیم، چنین نیست که دین را بی‌خاصیت و وجودش را کالعدم نماید.

پس از اینکه مؤلف محترم اندیشه دانشگاه اسلامی را مورد نقد و تجزیه و تحلیل قرار داد، وجود «دانشگاه معنوی»، نه اسلامی را ضروری اعلام می‌دارند. «اما امروز بجد نیازمند دانشگاه معنوی‌ایم. دانشگاهی که دانش‌آموختگان آن جهان هستی را بسی فراخ‌تر از عالم طبیعت بدانند، وجود خود را منحصر به ساحت بدن نبینند، برای جهان هستی و زندگی خود معنا و هدفی قائل باشند که بتوانند همه آنچه را در این زندگی می‌کنند و می‌بینند نظم و وحدت بخشند، ارزش‌های اخلاقی را عینی بدانند، فقط خود را مسئول هر آنچه بر آنان می‌گذرد تلقی کنند و از آرامش، شادی و امید بی‌بهره نباشند».

آیا اشکالاتی که ایشان به اندیشه دانشگاه اسلامی وارد کردند، به «دانشگاه معنوی» ایشان وارد نیست؟ البته باید توجه داشت که در این بینش، معنویت اصلاً وابسته به دین و حتی اعتقاد به خدا نیست؛ بلکه در بیرون از دین نیز می‌توان از معنویت سخن گفت. اما طبق روش ایشان و نقدی که به دانشگاه اسلامی کردند می‌توان گفت: آیا مفاهیم دانشگاه معنوی، جهان هستی، طبیعت، معنا، هدف، نظم، وحدت بخشی، ارزش‌های اخلاقی، عینی، آرامش و امید وضوح مفهومی دارند؟ پس اگر ندارند، این یک اندیشه مبهمی است. بی‌شک «دانشگاه معنوی» ابهامش به مراتب بیشتر از دانشگاه دینی و خاصه اسلامی است. «دانشگاه معنوی» که مادی نیست، دینی هم نیست، معلوم نیست چیست. باید پرسید این معنویت چیست که هم مسیحی، هم مسلمان، هم بودایی، هم مادیگرا، هم لیبرال، هم بنیادگرا، هم سنتی و هم متجدد آن را به‌کار می‌برند و از آن جانبداری می‌کنند. اسلام دین شناخته شده و دارای متون و تعالیم مشخص است و دانشگاه اسلامی یعنی دانشگاهی مطابق و موافق با تعالیم این دین. اگر این مفهوم برای مؤلف وضوح ندارد، چگونه «دانشگاه معنوی» که اصلاً حدود مفهومی آن روشن نیست وضوح دارد؟ آیا در آنجا تعدد قرائت وجود ندارد؟

ثانیاً طبق روش تحلیلی مؤلف محترم، اندیشه «دانشگاه معنوی» قوی یک تناقض‌نماست، چون برای تشکیل دانشگاه معنوی قوی باید دانشگاه غیر معنوی و کارآمد داشت. دیگر اینکه پس از اینکه چنین دانشگاهی تشکیل شد جوانان و نوجوانان چه الزامی برای شرکت در آن دارند، جز به زور یک نظام «پاداش و کیفر»؟ دیگر اینکه برای اثبات ضرورت «دانشگاه معنوی» باید اثبات نمود که عیوب و نواقص دانشگاه غیر معنوی را ندارد و عیوب و نواقصی بزرگ‌تر از عیوب و نواقص تعلیم و تربیت متجددانه در آن نیست. دیگر اینکه باید اثبات نمود که این بی‌عیب و نقص بودن مختص آن است و هیچ نوع نظام تعلیم و تربیت دیگری در آن شریک نیست. به علاوه، این کلیات برای هر انسانی لازم است و اختصاصی به دانشگاه ندارد و با توجه به این کلیات هیچگاه نمی‌توان دانست که چه نوع دانشگاهی باید ساخت تا دانش‌آموختگانش چنین ویژگی‌هایی داشته باشند. اینها آرزوهای قشنگی است. کیست که چنین آرزوهایی ندارد، اما با بیان این آرزوها می‌توان یک نظام تعلیم و تربیت کارآمد تشکیل داد؟

* عضو هیئت علمی گروه فلسفه
مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی(ره)

صراط

پرورش در کنار آموزش

کسی که پرورش صحیح ندارد، ولو آموزش صحیح هم فرض کنید دارد، خیلی هم آموزشش در سطح عالی است، این ضررش به کشور از مردم عادی بیشتر است. مردم عادی نمی‌توانند آنطور ضرر به کشور بزنند. اینها تحصیلکرده‌هایند که می‌توانند یک طرح‌هایی بریزند برای استفاده دیگران... فرهنگ در کنار آموزش باید پرورش داشته باشد. همان اسم نباشد که «آموزش و پرورش». واقعیت باشد، هم تحصیل باشد به مدارج عالیه؛ و هم همراه تحصیل، تربیت باشد. جوان‌های ما تربیت بشوند به یک تربیت‌های انسانی؛ یک تربیت‌های اسلامی که همان تربیت‌های انسانی است. اگر چنانچه تربیت انسانی بشوند جوان‌های ما، اینها دیگر خیانتکار به کشور خودشان نمی‌شوند؛ اینها دیگر طراح نیستند برای اینکه منافع کشور ما را به دیگران بدهند.

صحیفه امام، ج۹، ص: ۷۴

فلسفتنا

روابط بین الملل در اسلام(۱)

ناتوانی انسان در وضع حقوق

دین جاودان اسلام که خصیصه کامل بودن و جامع بودن را به همراه دارد، همواره به ابعاد مختلف وجودی انسان پرداخته و از هیچ جنبه‌ای غافل نمانده است. از طرفی تعاملات اجتماعی با زندگی انسان گره خورده و از سرشت اجتماعی آدمی جدا نیست و همان‌گونه که در حوزه مسائل اقتصادی در تمامی سطوح حتی بستن پیمان اقتصادی با کافر بابی عظیم به نام باب معاملات در دانش فقه گشوده شده، جایگاه روابط اجتماعی و مناسبات انسانی نیز در علم فقه، حقوق و اخلاق مغفول نمانده است. لذا بر آن شدیم طی چند شماره مباحثی از کتاب «روابط بین‌الملل» اثر ارزشمند آیت‌الله جوادی آملی را متناسب با ظرفیت این ستون (فلسفتنا) به صورت خلاصه طرح نماییم. در این شماره به بیان مسائلی می‌پردازیم که روی هم شناخت درستی از منبع حقوق، در نتیجه روابط بین‌الملل به دست دهند.

■ نیازمندی به «منبع» مشترک

همانگونه که تدوین قوانین داخلی کشور باید بر پایه قانون اساسی واحد انجام پذیرد، برای تدوین حقوق انسان‌ها نیز به قانون اساسی جهانی نیازمندیم که در این قانون اساسی، چارچوب و خطوط کلی برای وضع قوانین تعیین می‌گردد؛ مثلاً هنگامی که بخواهیم مباحثی همچون حقوق زن، کودک، حقوق کارگر و حقوق پناهندگان را تنظیم کنیم، ناچاریم که نخست اصول اساسی حاکم بر حقوق انسان‌ها را تدوین سازیم. این اصول کلی که در قاموس حقوقی «مبنا» نامیده می‌شوند، هنگامی می‌توانند زیربنای تنظیم آن حقوق گردند که نزد همه مردم جهان، با صرف نظر از اختلافشان در آداب و رسوم و نژاد و رنگ و... پذیرفته شده باشند. از طرفی استنباط مبنای مشترک فقط از منبع مشترک ممکن است، در غیر این صورت، اگر مبانی حقوقی را از منابع خاص استنباط نماییم، اصول و مواد حقوقی مستند به آنها به راستی تضمین کننده آرمان‌ها و نیازهای همه بشر نیستند و تنها پاسخگوی نیازهای همان گروهی‌اند که بدان منابع مخصوص اعتقاد دارند.

■ منبع مشترک نبودن آداب و عُرف و همانند آنها

اکنون باید دید که آیا آنچه را بسیاری از حقوقدانان غیراسلامی، به نام منبع حقوق برگزیده‌اند یعنی عُرف و آداب و سنت‌های بشری می‌توانند منبع مبانی حقوق باشند یا خیر. منبع حقوق بشر باید مشترک میان نوع انسان و نیز حق باشد یعنی اَمری پایدار. بدیهی است که منبع حق نیز باید اَمری پایدار و ثابت باشد. عرف و عادت‌ها و سنت‌ها و رسوم بشری، هیچ یک از این دو ویژگی را ندارند، زیرا نه مشترک بین همگان‌اند و نه پایدار. مردم هر نقطه‌ای از زمین دارای فرهنگ و عرف ویژه خودند و گاهی میان عرف‌های جوامع گوناگون، تفاوت نفی تا اثبات است. ویژگی‌های جغرافیایی و اقلیمی بر سنن بشری تأثیر فراوان دارند؛ چه رسد به خصوصیات فکری و اعتقادی.

■ ناتوانی انسان از شناخت منبع مشترک و وضع حقوق

اکنون نوبت پاسخگویی به این پرسش است که آیا انسان می‌تواند آن مبنا و این منبع مشترک را بشناسد و بر اساس آن، مواد و تبصره‌های حقوق بشر را تعیین نماید؟ نخستین گام در تبیین پاسخ این پرسش، عنایت به وضع کنونی جهان مادی است، زیرا انسان‌های معاصر با یکدیگر اتحاد و هماهنگی ندارند. آنچه اکنون سبب اشتراک میان انسان‌های جهان شمرده می‌شود، اسباب و ابزارهای مادی است و روشن است که ماده، محور تنازع و مایه کثرت و اختلاف است؛ نه وحدت و اتحاد؛ حتی اگر بانیان حقوق بشر توفیق یابند که همه منابع مادی جهان را میان همگان به تساوی قسمت کنند، باز میان آنها وحدت حاصل نمی‌شود، زیرا توزیع همین منابع، خود، سبب اختلاف و کثرت است.

تا زمانی که انسان یعنی همین مجموعه گرفتار در بند کثرت به وحدت نرسد، نمی‌تواند به آن منبع مشترک برای حقوق انسان‌ها دست پیدا کند، چراکه هرگز از کثرت، فیض وحدت برنمی‌خیزد. تنها عامل دستیابی انسان به وحدت، آن است که از بند طبیعت و ماده برهد. این ناشدنی است که انسان‌ها با همین تعلقات مادی بتوانند در منبع حقوق با یکدیگر به تفاهم و وحدت دست یابند. انسان‌ها هرچه به دنیا نزدیک‌تر شوند، بیشتر به اختلاف می‌گرایند چنانچه هرچه رنگ خدایی‌شان افزون گردد، بیشتر به وحدت رو می‌کنند. از سوی دیگر، می‌دانیم که انسان جز در پرتو وحی از کثرت ماده رها نمی‌شود و به وحدت و هماهنگی نمی‌رسد، پس انسان در بستر اختلاف‌ها و کثرت‌های مادی، توانایی شناخت و تنظیم حقوق واحد و مشترک برای بشر را ندارد.

در گام دوم، باید عنایت کرد که هیچ‌کس بدون شناخت یک موضوع نمی‌تواند پیرامون آن به بحث و گفت‌وگو بنشیند. سخن گفتن از حقوق بشر نیز بدون شناخت موضوع آن، یعنی انسان، خردمندانه نیست. بدون معرفت به انسان، نمی‌توان درباره او تصمیم گرفت که به احکامی تن دهد و نیز نمی‌توان برای وی حقوقی را ترسیم ساخت. تعیین حکم و حق، هر دو، برای آن است که انسان با پیمودن طریقی که از این میان می‌گذرد، به مقصد برسد. اکنون باید پرسید که بدون شناخت انسان، آیا مقصد او را می‌توان فهمید تا طریق وصول بدان را معین ساخت، یعنی بدون معرفت سرشت وی تعیین سرنوشت او میسور است؟

کسانی که به تدوین حقوق بشر دست زده‌اند، هرگز حقیقت خود را نشناخته‌اند. اگر از این افراد بپرسید که بشر چه گذشته‌ای داشته است و آینده‌اش چیست و در چه راهی باید گام بردارد، هرگز پاسخ مناسبی به شما نخواهند داد. شیوه زندگی اینان، خود، بهترین دلیل جهل آنان به پاسخ این پرسش‌هاست. با این حال، ایشان چگونه می‌توانند برای همه انسان‌ها با این تنوع و پراکندگی همه جانبه‌شان قانون تنظیم کنند؟! در شماره آینده اثبات می‌کنیم که تنها دین است که می‌تواند منبع استنباط قوانین و احکام حقوقی قرار گیرد. ان‌شاءالله...

تنظیم‌کننده: محمد زند